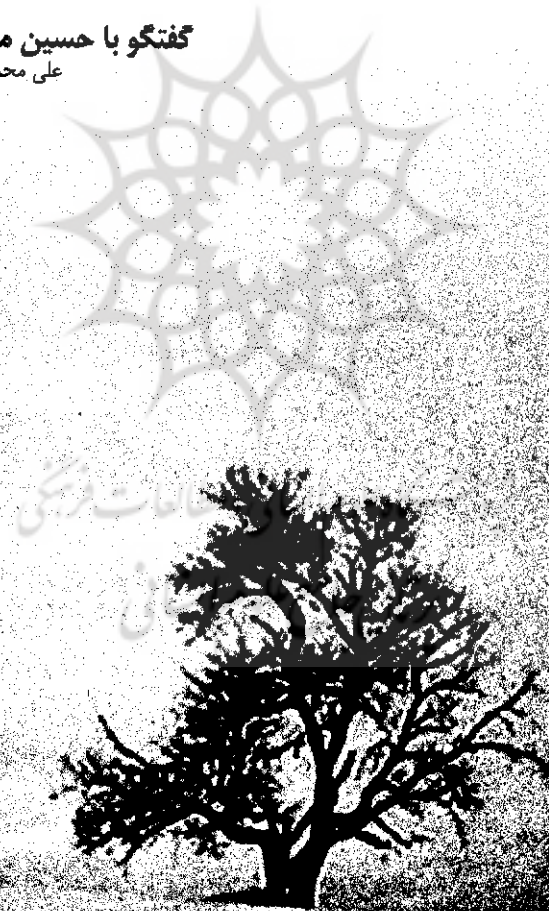


بحث ادبیات مردمی بیهوده است

گفتگو با حسین منزوی
علی محمد مؤدب



اشاره:

حسین منزوی شاعر است. به همان اندازه که بعضی شعرهایش را دوست داریم بعضی حرف‌هایش را قبول نداریم.

اما گفت آنچه گفت و می‌خوانید. تعابیرش راجع به هنر، تعهد، وظیفه و... حداقل به طرح مسئله می‌انجامد.

اگر قرار است هنر یا ادبیات مردمی یا اجتماعی یا متعهد یا... - که منزوی می‌گوید نمی‌شود داشت - داشته باشیم شاید از لوازمش شنیدن همین انتقادات و سنجیدنشان در کفه تجربه و نظر باشد.

امیدواریم همانند این شماره سوره بارها و بارها میزبان غزلیات متعهدانه او باشد.

حسین منزوی شاعر است...

حافظ را هیچ دانشکده یا پادشاه یا وزیر لقب لسان الغیب نداده است بلکه این تعهد هنری و نگاه هنری حافظ است که پرده از اسرار برمی دارد

سال دوره گذار را مدام مشغول تجربه است. فرضاً یک مصرع را از شعر کم می کند بعد یک نیم مصرع می گذارد، بعد دو تا نیم مصرع می گذارد بعد دوباره مثلاً یک پنج مصرعی می سازد و همین جوری مدام در حال عوض کردن و ساختن است.

ولی مساله جالب و مهم این است که در کل این مدت وابستگی به شعر گذشته نیما را رها نمی کند. ما می بینیم که دو سال سه سال وقت صرف می کند تا یک قالب‌هایی را بشکنند یک سدهایی را بشکنند ولی بعد می بینیم که در طول یک سال نیما فقط قطعه می نویسد و اصلاً آن کار را رها می کند. به نظر من مثل عاشقی است که دارد دل می کند از یک کسی، از یک جایی ولی این دل کردن یک بار برای همیشه نیست. گاهی برمی گردد هی نگاه می کند گاهی می رود گاهی می نشیند صحبتی می کند. حرفی می زند و... در این سالهایی که گفتم نیما مدام در حال رفتن و عقب‌گرد - نه عقب گرد کامل و به مفهوم متعارف - است و بالاخره می بینیم که قدم به قدم می رسد به عناصر پیشنهادی خودش و حتماً شما می دانید که ما در شعر معاصر خودمان و اصلاً در تاریخ شعر ایران هیچ شاعری را نمی شناسیم که این قدر به کار خودش آگاه باشد، نیما هر کار و هر تعریفی را که انجام داده است حتماً از آن صحبت کرده است باید بگردند و پیدا کنند، گاهی حاشیه نوشته است گاهی مقدمه نوشته است گاهی مثلاً فلان کاری را که در فلان شعرش کرده و کار تازه بوده را مثلاً در نامه‌هایش توضیح می دهد در نامه‌هایی که به عالییه می نویسد؛ نامه‌هایی که به خواهرش می نویسد، نامه‌هایی که به برادرش می نویسد و نامه‌هایی که به اشخاص و افراد مختلف می نویسد تمام این‌ها به نظر من آموختنی است. تمام این‌ها اگر ما با چشم دقیق نگاه بکنیم، پازل به پازل و تکه به تکه کلیت افکار نیما را شکل می دهد و وقتی شما همه این آثار را بررسی می کنید می بینید که تقریباً مجموعه پیشنهادی نیما را در برابر خودتان دارید.

به نظر شما چهره‌های قدر و قوی تری که توانستند درک کنند حرف‌های نیما را و برداشت‌های هنری معاصر از زندگی معاصر بدهند چه کسانی بودند؟

ما یک مشکل داریم و آن این که از زمانه این‌ها فاصله گرفته‌ایم و نمی‌توانیم شرایط و محدودیت‌های این‌ها را به طور کامل درک کنیم اما به هر حال ناچاریم با همین امکانات و آگاهی‌های موجود تحلیل کنیم... نیما با یکی دو سال تفاوت همزمان است با شهریار، شهریار را البته خیلی‌ها شاعر امروز نمی‌دانند و به نظر من این خلاصت خطای بزرگی است؛ شهریار درست است که شاعر رمانتیک است اما در همین رمانتیسم خودش اوج‌هایی دارد که خیلی قابل توجه

انسان شاعر در لحظه سرودن به طور کامل با ناخودآگاه خودش مربوط است و این ناخودآگاه جز به حس خود شاعر و وجدانیات خود شاعر نمی‌پردازد. یعنی به نظر من دروغ است اگر من بگویم که دیشب یک شعری نوشته‌ام برای گرسنگان آفریقا یا برای سیاهان آمریکا... همه این چیزهایی که می‌بینیم که دوستان این جا می‌نشینند و برای آمریکا شعر می‌گویند، هنر به خودش متعهد است شعر به خودش متعهد است و به اخلاق مخصوص هنر؛ به همین دلیل است که گاهی شاعران بزرگ کارهایی دارند که با اخلاق عمومی نمی‌خواند و به نظر من هیچ خرجی هم بر آنها نیست.

حافظ مستقیماً با خودش مواجه می‌شود و با خودش برخورد می‌کند اما هیچکس حافظ را تخطئه نمی‌کند می‌بینید که به حافظ مثل قرآن تقال زده می‌شود و واقعا جواب هم می‌دهد. این به نظر من برائت هنر است از اخلاق عامه، هنر با تمهدهای جمعی و با اخلاق جمعی یک جا و در یک مسیر قرار نمی‌گیرد. هنرمند با تمهدهای خاص هنری و با پایبندی به اخلاق ویژه هنر می‌تواند به جاهای خیلی بالایی برسد؛ حافظ را هیچ دانشکده‌ای، هیچ پادشاهی، هیچ وزیری لسان الغیب لقب نداده است لکن این تعهد هنری و نگاه هنری حافظ است که پرده از اسرار برمی‌دارد و او را به این مرتبه‌ای که دارد می‌رساند؛ ادبیات برای انسان زیانکار نسخه نمی‌پیچد، کار ادبیات نهایتاً دست گذاشتن روی بیماری است و این نسخه‌ها را باید دیگران ببینند، کار شاعر نسخه پیچیدن نیست.

یعنی به نظر شما ادبیات باید به دنبال زیبایی باشد و زیبایی را هدف بگیرد؟

بله مطمئناً همین جوری است؛ البته باز زیبایی هم در این جا تعریف خاص خودش را دارد، زیبایی‌ای که هنر به آن معتقد است همچنان که اخلاق هنر با اخلاق عامه متفاوت است معیارهای هنر در زیبایی هم متفاوت است، برای تشخیص زیبایی و ایجاد زیبایی...

به نظر شما برای رسیدن به همین زیبایی شعر معاصر ایران چه کرده است؟

شعر معاصر آغازش به نظر من با تولد و انتشار افسانه نیما است که در سال ۱۳۰۳ سروده شد و در سال ۱۳۰۴ منتشر شد ولی همچنان که می‌دانید نیما بعد از افسانه در حدود شانزده سال را در جستجو و در کند و کاو بود برای پیدا کردن آن راهی که دنبالش بود؛ نیما در سال‌های ۱۳۱۹ یا ۱۳۲۰ شعر ققنوس را می‌سازد که در عین حال که اولین شعر نیمایی نیما است هنوز هم یکی از بهترین شعرهای نیمایی معاصر است. نیما این شانزده

دارم زندگی می‌کنم؛ بعد از دوره بیماری و عمل جراحی؛ بیشتر ساکن زنجان هستم؛ خیلی کم به سفر می‌روم. طبعاً زنجان برای من آرام‌تر است و امنیت خاطر بیشتری احساس می‌کنم، هر چند که هر جایی چه شهر کوچک و چه شهر بزرگ حسن‌ها و عیب‌های خاص خودش را دارد. کار به معنی کار؛ به معنی فعالیت اداری و سازمانی ندارم و قبلاً هم نداشته‌ام؛ اما کار خودم را دارم؛ کاری که زندگی و سرنوشت برای من تعیین کرده است. وقتی که پذیرفتی و پذیرفتند که شاعر هستی طبعاً یک تمهدها و مسوولیت‌هایی را هم باید بپذیری و به خاطر ایفای این تعهد طبعاً کارهایی و اشتغالاتی خواهی داشت؛ سفر کردن گاهی و دیدارهایی داشتن علی‌الخصوص با جوانترها، که من دوست دارم با جوان‌ترها گفتگو کردن و با جوان‌ها بودن را؛ احساس نفس جوان‌ترها برای من انرژی زاست و جای مهمی در زندگی من دارد... در کنار این اشتغالات به خدمت پدر و مادر پیروم هم مشغولم که عشق من است و همین اشتغال هم باعث شده که به خیلی از سفرها و این جور کارهایم هم نتوانم برسیم... در کنار همه این‌ها به مطالعه هم مشغولم...

در چه زمینه‌های مطالعه می‌کنید؟

خیلی به رمان علاقه دارم. هیچ وقت این کار را ترک نکرده‌ام و مطالعات اختصاصی هم در زمینه ادبیات دارم. غیر از این اخیراً یک دوره‌ای تاریخ سلطنت رضاخان را دارم مطالعه می‌کنم؛ قرآن کریم می‌فرماید: که «ان الانسان لقی خسر» من اعتقاد دارم که اصلاً سرشت انسان با زیان و با خسران آمیخته است. انسان وقتی که نخستین میوه ممنوعه را چید و خورد به خودش اولین ضربه را زد و این جزء سرشت انسان شد یعنی به خود آسیب رساندن. همه ما به نوعی این وظیفه را به عهده گرفته‌ایم که به خودمان زخم بزنیم؛ منتها بعضی سعادتمندترند که فقط به خودشان زخم می‌زنند و دیگران از آنها در امانند. مطالعه تاریخ شناخت ما را از این انسان عمیق‌تر می‌کند انسانی که حتی در عشق که لطیف‌ترین و عزیزترین رابطه‌ها هم هست گاهی به زخم زدن رو می‌آورد و اصلاً گریز و گریز از این زخم زدن ندارد و از این آسیب رساندن...

وظیفه ادبیات درباره این انسانی

که شما تعریف کردید چیست؟
من معتقدم که این وظیفه‌هایی که برای ادبیات تراشیده‌اند و این بحثهای ادبیات مردمی، ادبیات حزبی و ادبیات خصوصی، ادبیات جمعی و... همه بیهوده است. من فقط به یک چیز معتقدم و آن این که هنر جز به خودش به هیچ چیز متعهد نیست. حتی من باور ندارم که شاعری موقع خلق اثر به فکر مردم باشد به فکر خوشبختی جامعه یا این جور مساله‌ها باشد. من فکر می‌کنم که

وقتی که پذیرفتی و پذیرفتند که شاعر هستی طبعاً یک تعهدهایی و مسوولیت‌هایی را هم باید بپذیری



باور ندارم که شاعری موقع خلق اثر به فکر خودشناسی جامعه یا این جور مسائله‌ها باشد

من فکر می‌کنم که انسان شاعر در لحظه سرودن به طور کامل با ناخودآگاه خودش مربوط است

بوده است. ما حرکت تازه چینی تازه‌ای از قیصر ندیده‌ایم، قیصر انسان بسیار شریفی است. من خودم خیلی دوستش دارم ولی قیصر یک استعداد نابی بود که در وضعیت نابسامان زندگی ما و در نتیجه این که تقریباً هیچ کس سر جای خودش نیست و این که از یک شاعر، جامعه و حتی خواص جامعه و اولیای ادبیات چیزهای دیگری می‌خواستند هرگز به فکر این نبودند که ما مثلاً یک شاعر را به جای این که تبدیل بکنیم و بگذاریم تبدیل شود به یک ماشین تدریس به طوری که اگر مثلاً خواب هم ببیند خواب فلان درس و فلان درس را خواهد دید که چه طور دارد تدریس می‌کند. اجازه بدهید شاعر بماند. من معتقد آدم‌هایی که استعداد ویژه‌ای دارند آدم‌هایی که ثابت می‌کنند و نشان می‌دهند که ظرفیت‌های خاصی دارند؛ اگر جامعه به آن‌ها سرویس بدهد آنها تولید خواهند داشت. بده بستان جامعه اگر درست باشد آدمی مثل قیصر نباید فنا بشود. آدم‌های دیگر هم بوده‌اند که این جوری فنا شده‌اند.

- بالاخره در همین دوره باوجود این بحث‌هایی که شما فرمودید آیا قبول ندارید که مثلاً احمد عزیزی یک امکاناتی را به زبان داد و یک فضای جدیدی را برای تعبیر هنری گشود و دست کم آن جسارت زبانی را به عنوان یک میراث از خودش باقی گذاشت؟

این‌ها که شما می‌فرمایید بی سابقه نبود که احمد عزیزی ایجاد کرده باشد؛ سطحیات در ادبیات ما هست و بعد اینکه احمد عزیزی الان چه می‌کند؟

- آیا مثلاً محمد کاظم کاظمی نوع دغدغه‌های تازه و دیدگاه تازه‌ای نسبت به مضمون شعر را مطرح نکرد؟

... عرض می‌کنم که آیا کافی است که کسی برای این که شاعر بزرگی بشود بیاید یک جرعه‌ای بزند و یک پرتوی به روی یک گوشه‌ای بیاندازد؛ جرعه زدن کار هر کسی است.

- شاعر بزرگ شدن منظور من نیست؛ بحث این است که نسل بعدی آیا از کار این‌ها نمی‌تواند بذری بردارد و پرورش بدهد آیا نمی‌تواند شعر کاظمی، شعر قیصر نشان‌دهنده یک راه نییافته یا کم پیموده شده باشد؟

من می‌گویم قیصر امین پور فضای امینوارکننده‌ای (ارائه داد) ولی اگر تداوم نداشته باشد طرف مجموعاً چیزی نمی‌شود چیزی که

حدود چهار پنج سال پیش در یک مصاحبه‌ای در بندرعباس می‌گفتم که شاعری نمی‌شناسم که در روزگار ما شعرش مطرح باشد مطرح بودن این نیست که شما چند تا شعری چاپ کنید و عده‌ای از هم‌نسلان شما این را بخوانند مطرح بودن یعنی این که این‌ها یک جای خالی را پر کرده باشند این که آدم احساس بکند اگر این‌ها نبودند یک چیزی کم بود مثل همان چیزی که من در مورد مثلاً شفیعی کدکنی معتقدم که شعرش چیزی به تاریخ شعر ما نیفزوده است؛ من احساس نمی‌کنم که در این بیست و چند سال شاعری به ظهور رسیده باشد و یک کسی سری بلند کرده باشد که توانسته باشد سری در میان سرها به حساب آید.

متأسفانه من کسی را نمی‌شناسم که مثلاً از سال شصت شروع کرده باشد شعر را و به جایی رسیده باشد تنها کسی که من امید بسته بودم «قیصر» بود و او هم متأسفانه فکر می‌کنم که گرفتار زندگی شد. هنر قربانی می‌طلبد، فدیهِ می‌طلبد فدیهِ‌ای که شاعر می‌تواند بدهد در قبال شعر زندگی‌اش است. یعنی شما نمی‌توانید شاعر بزرگی باشید و در کنارش مثلاً یک وزیر خوبی باشید، بانکدار خوبی باشید، حتی به نظر من نمی‌شود در کنار این یک معلم خوب، یک شوهر خوب یک پدر خوب باشید. یعنی وقتی که ما سر سپردیم به شعر دیگر این سر را نمی‌توانیم از شعر پس بگیریم و به یک محضر دیگری ببریم و اگر این سر را پس بگیریم یعنی یک شاعری ناچار باشد که در آن واحد چهار پنج حرکت مختلف داشته باشد به نظر من به او نمی‌شود امید بست. قیصر این اواخر در ساهایی که باید به طور کامل خودش را نشان می‌داد چنانچه غم‌انگیز بیماری و تصادف؛ متأسفانه گرفتار زندگی شد. اگر شما مجبور بشوید به خاطر زندگی و تأمین معاش خانواده‌تان مثلاً در هفته پنجاه ساعت تدریس بکنید آن هم در تهران؛ در جایی که در هر یک ساعتی که شما در کلاس شرکت می‌کنید یک چیزی از خودتان را به جا می‌گذارید. من سال شصت و دو سه تدریس کردم احساس کردم وقتی می‌خواستیم بیایم بیرون نزدیک بود سکنه بکنم.

خلاصه این که هیچ شاعر بزرگی نداریم که در کنار شاعری توفیق دیگری بدست آورده باشد. امکان ندارد آدم خودش را شقه شقه کند و هر شقه‌ای هم نیمی در خدمت یک چیزی باشد که یکی از این‌ها شعر باشد. قیصر اوایل سال‌های شاعری‌اش که مصادف با اوایل جنگ هم بود شعرهای بسیار زیبایی درباره جنگ ساخت که امید یک فضای تازه و دلنشین می‌داد، اما در این چند سال اخیر کارهایی اگر کرده است تکرار فضاهای قبلی

است. شعر «هذیان» دل شه‌ریار یک کار خیلی بزرگ است که به نظر من مقداری از غبن فارسی زبان‌هایی که نمی‌توانند منظومه حیدرآباد را بخوانند جبران می‌کند؛ کمی جلوتر، عقب‌تر از این دو نفر ایرج و بهار و رشید یاسمی هستند که یک تلاش‌هایی کردند ولی از همان اول ما تقریباً بحث را جدا کردیم کل شعر یک جریان کلی است ولی یک جریان‌های خردتری در داخل این راه می‌افتد و کم کم بزرگ می‌شود؛ من در کتابی که انتشارات برگ منتشر کرده است گفته‌ام که شه‌ریار در قسمت «مکتب شه‌ریار» در دیوانش شعرهایی را منتشر کرده است که تحت تاثیر مستقیم نیما قرار دارد یعنی شعر «دو مرغ بهشتی»، «شعر افسانه شب» و «ای وای مادرم».

فروغ می‌گوید که ذات شاعرانه و صداقت می‌تواند از یک شاعر رمانتیک مثل شه‌ریار شعری مثل «ای وای مادرم» را صادر کند و باور من هم همین است که «ای وای مادرم» در حیطه و حال و هوای خودش شعر موفق است. در نسل بعدی طبعاً شاعرانی قرار می‌گیرند که از نیما مستقیماً متأثر هستند؛ البته در همین نسل ما شاعران دیگری را هم داریم که چون فقط حرکت بوده و تأثیری گذاشته است ما از آن صحبتی نمی‌کنیم؛ شاعران مکتب خروس جنگی، آقای تندریا و هوشنگ ایرانی و... نسل بعدی نسل بلافاصل نیما است اخوان هست و شاملو هست و شاهرودی هست و رحمانی هست و نادرپور هست و کسرابی هست و مشیری هست و... حالا شاید اسمی هم از خاطر رفته باشد. البته بین این‌ها هم تفاوت‌هایی هست و همه را نمی‌شود با یک چوب راند. به نظر من از بین این‌ها کسی که بیشتر از هر کسی تحت تاثیر نیما است اتفاقاً اخوان نیست و شاهرودی و شاملو بیشتر تحت تاثیر نیما هستند یعنی شعرهای اولیه شاهرودی و شاملو را اگر نگاه بکنید می‌بینید که اگر نام شاعر بالای شعر نباشد و اگر خیلی تجربه شعر نداشته باشید ممکن است اشتباه بکنید و بگویید که این شعرها را نیما ساخته است با همان زبانی که نسبت به اصول عادت زبانی بی‌اعتناست و یک زبان خراسانی است با رنگ و بوی لهجه مازندرانی و یک سنت شکنی و عادت شکنی مستمر... ولی البته موفق‌ترین شاعر همان اخوان است که کسی مثل او شعر نیمایی را درک نکرده است و بهترین تحلیل را هم او در «عطا و لقای نیما» و «نوعی وزن در شعر فارسی» ارائه داده است...

بعد از این نسل، نسل آتشی و فروغ و رویایی و خوبی و شفیعی و... هستند و بعد هم نسلی که من هم جزء آن‌ها هستم عمران صلاحی و با کمی اختلاف محمدعلی بهمنی و سپانلو و...

در این دوره حرکت جریان شعر معاصر را چگونه می‌بینید؟

این وظیفه‌هایی که برای ادبیات تراشیده‌اند و این بحث‌های ادبیات مردمی، ادبیات حزبی، ادبیات خصوصی، ادبیات جمعی و... همه بیهوده است

